

این گونه یتیم شدیم...

همان گونه که نشسته بودم، خواب چشمانم را ربود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم، پس گفتم ای رسول خدا، از امت تو چه تلخی‌ها دیدم و از لجبازی و دشمنی آن‌ها چه کشیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نفرینشان کن.^۱

حال علی می‌خواهد نفرین کند، یعنی چه خواهد گفت؟ در مقابل این همه بدی چگونه تلافی می‌کند؟ دست به دعا برداشت که: «خدا بهتر از آنان را به من بدهد و به جای من، بدتر از من را بر آنها مسلط گرداند.»^۲ یعنی خدایا، دیگر را پیش خودت ببر...

در ماه رمضان آن سال، پیوسته از شهادت خود خبر می‌داد.^۴ صحابه آن حضرت می‌گفتند: «او با سخنانش خبر از مرگ خود می‌دهد، ولی ما آن را درک نمی‌کنیم.»^۵ به همین جهت، آن حضرت در روزهای آخر عمر خویش، هر شب به منزل یکی از فرزندان خود می‌رفت و افطار مهمان آنان بود، اما بیش از سه لقمه، غذا تناول نمی‌کرد. یکی از فرزندان سبب کم خوردن او را پرسید. امام علیه السلام فرمود: «امر خدا می‌آید و من می‌خواهم شکمم تهی باشد. یک شب یا دو شب بیشتر نمانده است.»^۶

در شب شهادت، افطار را میهمان دخترش ام‌کلثوم بود. در هنگام افطار سه لقمه غذا خورد و سپس به عبادت پرداخت. گاهی به آسمان نگاه می‌کرد و حرکات ستارگان را در نظر می‌گرفت. در آن شب می‌فرمود: «به خدا قسم، نه من دروغ می‌گویم و نه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است، این است شبی که مرا وعده شهادت داده‌اند.»^۷ این وعده را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او داده بود. علی علیه السلام خود نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پایان خطبه‌ای که در فضیلت و احترام ماه رمضان بیان فرمود، گریه کرد. گفتم: چرا گریه می‌کنید؟

فرمود: «برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می‌آید؛ گویا می‌بینم که تو مشغول نماز هستی و شقی‌ترین مردم جهان، که همتای کشنده ناقه ثمود است، قیام می‌کند و ضربتی بر فرق تو فرود می‌آورد و محاسنت را با خون رنگین می‌سازد.»^۸

بالاخره آن شب هولناک به پایان رسید و علی علیه السلام در تاریکی سحر برای ادای نماز صبح به سوی مسجد حرکت کرد. امام علیه السلام وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و تکبیر گفت و پس از قرائت به سجده رفت.^۱ در این هنگام، ابن

۱. اگر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، رحمت فراگیر الهی هستند، اما گاه ناسپاسی و طغیانگری گروهی از مردم، به جایی می‌رسد که تمام روزنه‌های رحمت را به روی خود می‌بندند و جایی جز برای عذاب و سلب نعمت باقی نمی‌ماند. در چنین مواردی، نفرین، عین حکمت است. به همین دلیل در تاریخ انبیا می‌خوانیم که با تمام صبر و شکیبایی و لطف و رحمتی که داشتند، گاه راه را منحصر به نفرین می‌دیدند.

۲. در زبان عربی صفت تفضیلی کاربردهای مختلفی دارد. لذا به عنوان مثال تنها برای اینکه خوبتر و خوبترین را معرفی کنیم، از آن استفاده نمی‌کنیم بلکه در زبان عربی به عنوان نمونه گاهی اوقات حتی برای مقایسه یک چیز خوب با یک چیز بد نیز از صفت تفضیلی استفاده می‌شود. (این مورد در قرآن کریم هم مثالهای متعددی دارد. مانند کاربرد کلمه خیر در آیه ۱۵ سوره فرقان) در اینجا نیز مفهوم این جمله، آن نیست که امام علیه السلام بد بوده و حضرت شخص بدتری را در نفرین خود، برای حکومت بر مردم تقاضا می‌کند، بلکه در حقیقت آن حضرت از خداوند می‌خواهد تا شخص بدی را بر این مردم پیمان شکن و ناجوانمرد مسلط گرداند.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۶۹.

۴. حتی در یکی از روزها فرمود: «ماه رمضان فرا رسید و آن سرور ماههاست. در این ماه در وضع حکومت دگرگونی پدید می‌آید. آگاه باشید که شما در این سال در یک

صف (بدون امیر) حج خواهید کرد و نشانه‌اش این است که من در میان شما نیستم.» (ارشاد شیخ مفید، جلد ۱، صفحه ۱۴ - روضة الواعظین، جلد ۱، صفحه ۱۳۵)

۵. ارشاد شیخ مفید، جلد ۱، صفحه ۱۴ - روضة الواعظین، جلد ۱، صفحه ۱۳۵.

۶. ارشاد شیخ مفید، جلد ۱، صفحه ۱۴ - روضة الواعظین، جلد ۱، صفحه ۱۳۵ - كشف الغمّة، جلد ۱، صفحه ۴۳۴.

۷. روضة الواعظین، جلد ۱، صفحه ۱۳۶.

۸. عیون اخبار الرضا، جلد ۱، صفحه ۲۹۷.

ملجم با شمشیر زهر آلود ضربتی بر سر مبارک علی علیه السلام وارد آورد. از قضا این ضربت بر محلی اصابت کرد که سابقاً در جنگ خندق، شمشیر عمرو بن عبدود بر آن وارد شده بود^۱ و فرق مبارک آن حضرت را تا پیشانی شکافت. آری! علی در سجده بود که پرواز گلگونش آغاز شد. خون از سر امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب جاری شد و محاسن شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود: «به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «از این (زمین) شما را آفریده‌ایم و در آن شما را باز می‌گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم.»^۲

مردم ابن ملجم را گرفتند و زندانی کردند. حسنین علیهما السلام به اتفاق بنی هاشم، امیرالمؤمنین علیه السلام را در گلیمی گذاشتند و به خانه بردند ... قدری شیر برای آن حضرت آوردند. کمی از آن شیر را نوشید و فرمود به زندانی خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت نکنید.

هنگامی که امام علیه السلام ضربت خورد، پزشکان کوفه به بالین وی گرد آمدند. ماهرترین آنها پس از معاینه گفت: یا علی وصیتهای خود را بکن، زیرا این ضربت به مغز رسیده و دیگر معالجه مؤثر نیست. در این هنگام آن حضرت کاغذ و دواتی خواست و وصیت خود را خطاب به دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام نوشت.^۳

امام در پایان این وصیت از هوش رفت و چون مجدداً چشمان خود را باز کرد، فرمود: «ای حسن! با تو سخنی چند دارم. امشب، شب آخر عمر من است. چون درگذشتم با دست خود مرا غسل بده و کفن کن و خود شخصاً مباشر اعمال کفن و دفن من باش و بر جنازه من نماز بخوان و در تاریکی شب، جنازه مرا دور از شهر کوفه مخفیانه به خاک بسپار تا کسی از آن با خبر نشود.»

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ضربت ابن ملجم، دو روز بیشتر زنده نبودند و سرانجام در شب جمعه، شب بیست و یکم ماه رمضان سال ۴۰ هجری، در سن ۶۳ سالگی بدرود حیات گفت. مردان و زنان عزادار فوج فوج به منزل آن حضرت می‌رفتند. غوغای عظیمی بر پا شد و کوفه به لرزه در آمد. این روز همچون روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود ...

امام حسن، امیرالمؤمنین علیهما السلام را با دست خود غسل داد و بر او نماز خواند و آن حضرت در کوفه در جایی بنام «غری» (نجف اشرف فعلی) دفن شد. محل آرامگاه آن حضرت، تا دوران امام رضا علیه السلام از دیده‌ها پنهان بود؛ زیرا بیم آن می‌رفت که خوارج و بنی امیه مرقد مطهر آن حضرت را مورد تهاجم خویش قرار دهند. بدین طریق شعله‌های پر فروغ حیات انسان والایی که در کعبه زاده شد و در مسجد به شهادت رسید، خاموش شد؛ انسانی که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، جهان برای او همتایی ندیده و نخواهد دید ...

برگرفته از کتاب «فروغ ولایت»، تألیف: آیت الله جعفر سبحانی (با اندکی اضافات)

۱. امام رضا علیه السلام از پدران گرامیش از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند: «ابن ملجم در حالی که علی علیه السلام در سجده بود، ضربتی بر فرق مبارک آن حضرت وارد ساخت.» (امالی شیخ طوسی، صفحه ۳۶۵)

۲. کشف الغمّه، جلد ۱، صفحه ۴۳۷.

۳. «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى» (سوره طه، آیه ۵۵)

۴. این وصیت، گرچه خطاب به حسنین علیهما السلام است، ولی در حقیقت برای تمام بشر تا پایان عالم است.

در مکتب امام علی علیه السلام

وفای به عهد و پایبندی به تعهدات از نظر اسلام از عالی‌ترین فضایل انسانی است. قرآن کریم و آثار ائمه معصومین علیهم السلام حاکی از این است که وفای به عهد، یکی از شرایط اساسی «ایمان» محسوب می‌شود و تخطی از آن در حکم بی‌دینی و بی‌ایمانی است.

این اصل در محدوده روابط داخلی مسلمانان با یکدیگر خلاصه نمی‌شود، بلکه مسلمین موظفند در برابر بیگانگان و کفار نیز این اصل را رعایت نمایند. حقوقدانان جهان یکی از مباحث عمده را مبحث «معاهدات» قرار داده‌اند و معتقدند که ایجاد تعهدات بین‌المللی در رواج حس تفاهم و مسالمت جویی و صلح طلبی مفید و لازم می‌باشد. بر همین مبنا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز در دوران رسالتش معاهداتی را با مشرکان، مسیحیان نجران، اهل کتاب و قبایل عرب امضا کرده است.

نمونه‌ای از توصیه اولیای دین درباره وفای به عهد را می‌توان در فرمان امیرالمومنین به فرماندارشان در مصر - مالک اشتر نخعی - یافت. امیرالمومنین اگرچه در این نامه مالک اشتر را خطاب قرار داده‌اند، اما واقعیت آن است که تمام انسانها، در تمام مکانها و زمانها مخاطب این پیمان هستند. در عهد نامه مالک اشتر فشرده‌ای از نظریات و افکار و اندیشه‌های جهان‌تاب علی علیه السلام به چنان صورت دقیق و عمیقی بیان شده است که می‌توان گفت در آن تکلیف تمامی افراد بشر چه به عنوان یک بنده و مخلوق در برابر پروردگار، چه به عنوان یک انسان در جامعه، چه به عنوان حاکمی که مسؤول اجرای احکام اسلامی است و چه به عنوان فردی که تحت حمایت قوانین نجات بخش اسلام زندگی می‌کند، به وضوح و دقت روشن شده است. حال که اهمیت این سفارشات قدری روشنتر شد، چه نیکوست تا در آستانه شهادت ایشان اندکی در قسمتی از این عهدنامه درباره وفای به عهد بیشتر تأمل کنیم:

«اگر پیمانی بین تو و دشمنت بسته شد، و یا تعهد پناه دادن را به او دادی، جامه وفا را برعهد خویش بپوشان، و تعهدات خود را محترم بشمار! و جان خود را سپر تعهدات خویش قرارده! زیرا هیچ یک از فرائض الهی نیست که همچون وفای به عهد و پیمان، مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند، نسبت به آن این چنین اتفاق نظر داشته باشند. حتی مشرکان زمان جاهلیت، علاوه برمسلمانان، آن را مراعات می‌کردند. چرا که عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند. بنابر این هرگز پیمان شکنی مکن، و در عهد خود خیانت روا مدار، و دشمنت را مفریب، زیرا غیر از شخص جاهل و شقی، کسی گستاخی بر خداوند روا نمی‌دارد. خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می‌شود با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و حریم امنی برایشان قرار داده تا به آن پناه برند. و برای انجام کارهای خود به جوار او متمسک می‌شوند. بنابر این، فساد، خیانت و فریب، در عهد و پیمان راه ندارد، هرگز پیمانی را میند که در تعبیرات آن جای گفتگو باقی بماند، و بعد از تأکید و عبارات محکم، عبارات سست و قابل توجیه به کار مبر (که اثر آنرا خنثی می‌کند). هرگز قرار گرفتن در تنگنا به خاطر الزامهای الهی پیمانها، نباید تو را وادار سازد که برای فسخ آن از راه ناحق اقدام کنی، زیرا شکیبایی تو در تنگنای پیمانها که امید گشایش و پیروزی درعاقبت آن را داری، بهتر است از پیمان شکنی و خیانتی که از مجازات آن می‌ترسی؛ همان شکستن پیمانی که موجب مسؤولیتی از ناحیه خداوند می‌گردد که نه در دنیا و نه در آخرت نتوانی پاسخ گوی آن باشی.»^۱

برگرفته از کتاب آئین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام، تألیف آیت الله العظمی فاضل لنکرانی

علی علیه السلام مانند همیشه عادل و امانتدار!

علی علیه السلام اولین امام شیعیان و نخستین جانشین و وصی پیامبر خاتم، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. او مردی است که به استناد و گواهی تاریخ، محل تجمع صفات پسندیده انسانی و اسلامی است؛ مردی که در عین شجاعت و دلاوری، پشتیبان و یاور ضعیفان و در کمال ملاحظت و نرم خویی، عدالت پیشه و ظلم ستیز بود.

همت و دقت او در امانتداری از بیت المال و حفظ عدالت را به عنوان نمونه ای از صفات متعالی این انسان کامل در حکایت زیر می بینیم:

شبی عقیل (برادر علی علیه السلام) به عنوان مهمان بر آن حضرت در کوفه وارد شد. حضرت مقدم برادر را گرمی شمرد و احترام کرد. امام حسن علیه السلام به اشاره پدرش یک پیراهن و یک ردا، از مال خودش به عقیل اهدا کرد. هوا گرم بود. علی و عقیل روی بام دارالاماره کوفه نشسته بودند. عقیل انتظار سفره رنگینی داشت. برخلاف انتظارش، غذای ساده ای بیش نبود؛ بعد عقیل حاجت خود را اظهار کرد و گفت: زودتر باید به خانه ام برگردم و خیلی مقروضم، آمده ام شما دستور بدهید، قرض من را بدهند. فرمود: چقدر مقروضی؟ گفت: صد هزار درهم. فرمود: چه قدر زیاد! بعد فرمود: متاسفم که این قدر، تمکن ندارم که همه قرض های تو را بدهم؛ ولی همین که موقع حقوق و تقسیم سهمیه ها شد، من از سهم خودم تا آن اندازه ای که مقدور است، خواهم داد. عقیل گفت: سهم تو که چیزی نیست، چه قدرش را می خواهی خودت برداری و چقدرش را به من بدهی؟ دستور بده از بیت المال بدهند. فرمود: بیت المال که ملک شخصی من نیست؛ من امین مال مردم؛ نمی توانم از بیت المال به تو بدهم.

علی علیه السلام که دید عقیل خیلی سماجت می کند، از همان پشت بام که به بازار مشرف بود و صندوق های تجار دیده می شد به صندوق ها اشاره کرد و فرمود: من یک پیشنهاد به تو می کنم که اگر عمل کنی، همه قرض ها را می دهی و آن این که این مردم، تدریجاً به خانه ها می روند و اینجا خلوت می شود و صندوق هایشان که پر از درهم و دینار است، اینجا هست؛ همین که خلوت شد، برو و این صندوق ها را خالی کن و قرض هایت را بده. عقیل گفت: برادر جان! سر به سر من می گذاری، به من پیشنهاد دزدی می کنی؟ مگر من دزدم که بروم مال مردم بیچاره ای را که راحت در خانه های خود خوابیده اند بزنم؟! فرمود: چه فرق می کند که از بیت المال به ناحق بگیری و یا این صندوق ها را بزنی؟ هر دو دزدی است. بعد فرمود: پیشنهاد دیگری به تو می کنم، در این نزدیکی کوفه، شهر قدیم حیره است و مرکز بازرگانان و ثروتمندان عمده ای است؛ شبانه دو نفری، می رویم و بر یکی از آن ها شبیخون می زنیم! عقیل گفت: برادر جان! من از بیت المال مسلمین کمک می خواهم و تو این حرف ها را به من می زنی؟! فرمود اتفاقاً اگر مال یک نفر را بدزدی، بهتر است از این که مال صدها هزار نفر را بدزدی. چه طور است که ربودن مال یک نفر اسم دزدی دارد و ربودن اموال عمومی، دزدی نیست؟!^۱ این ماجرا تنها گوشه ای بود بسیار کوچک از زندگی سراسر عدالت طلبی علی علیه السلام. آری زندگی او صحنه ایست کامل و آموزنده از بروز صفات والا و روحانی یک پیشوای پاک و خدایی. بر ماست که با بهره گیری از این تعالیم، معنویت و اخلاق خود را پرورش داده و تا حد توان از مسیر روشن و مستقیم علوی، تبعیت نماییم.

او چگونه بود؟

نمی‌توانیم بزرگی مصیبت شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را به درستی درک کنیم؛ مگر آن که آن حضرت را بهتر و بیشتر بشناسیم. این چنین است که می‌فهمیم اصلاً مصیبت از دست دادن این چنین بزرگمردی را نمی‌توان درک کرد.

حقیقتاً سخن گفتن از امیر المؤمنین علیه السلام کاری دشوار است؛ چرا که در فضائلش آن قدر گفتنی هست که نمی‌دانی کدام را بگویی! و عجب از کسی که فضایلش را دوستان از ترس و دشمنان از روی کینه و حسد پنهان کردند و با این همه، فضایلش عالم گیر شده است...

آری فضایل چنین کسی پنهان کردنی نیست و دشمن ترین دشمنان او هم به این امر معترف است. به عنوان نمونه، شیعیان و اهل سنت، هر دو نقل کرده اند که ضرار بن ضمیره کنانی بر معاویه وارد شد. معاویه به او گفت: علی را برایم وصف نما. ضرار گفت: مرا از این کار معاف کن.

معاویه در جواب گفت: معاف نمی‌کنم.

ضرار گفت: «بنابراین چاره ای نیست؛ (پس او را برایت توصیف می‌کنم). او فراتر از حد درک مردم و بسیار پرتوان بود. کلامش صحیح و تعیین کننده بود (حرف آخر را می‌زد) و به عدالت حکم می‌نمود؛ علم از جوانب او فوران می‌کرد و حکمت از نواحی او آشکار بود. از دنیا و رونق آن بی‌زار و به شب و تاریکی آن مأنوس؛ به خدا سوگند او بسیار اشک ریز و بسیار در تفکر بود، ... از لباس - از نظر تعداد - به کم آن و - از نظر کیفیت - به ساده اش بسنده می‌کرد. - به جای غذای نرم و لذیذ - غذای درشت و غلیظ و بدون خورش را اختیار می‌نمود.

به خدا سوگند همانند یکی از ما بود؛ هنگامی که پیش او می‌رفتیم نزدیک ما می‌شد و هر زمان که از او درخواست می‌کردیم، جواب ما را می‌داد و با این که به ما نزدیک بود و مقرب نزد ما بود، از هیبتی که داشت با او سخن نمی‌گفتیم. اگر تبسم می‌نمود، همچنان لؤلؤ به رشته کشیده شده بود، اهل دین را تنظیم می‌نمود و مساکین را دوست می‌داشت. افراد قوی در امر باطل خود به او طمع نداشتند، و ضعیفان از عدل او مأیوس نبودند.

خدا را شاهد می‌گیرم که در بعضی حالات، در حالی که شب پرده های تاریکی خود را افکنده و ستارگان خود را غارت نموده بود، او را می‌دیدم که به سوی محراب خود می‌رفت؛ در حالی که محاسن خود را گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچد و همچون فردی حزین گریه می‌نمود؛ گویا الآن می‌شنوم که می‌گوید: یا ربنا، یا ربنا...

او به سوی خدا تضرع می‌نمود، سپس به دنیا می‌گفت: به من طمع داری، به من مشتاق شده ای؟ هرگز! هرگز! دیگری را مغرور کن و بفریب، هر آینه از تو سه مرتبه دور شدم. (تو را سه طلاقه کردم) که عمر تو بس کوتاه و زمان درنگ تو بس اندک و ارزش و اهمیت تو کم است، آه! آه! از کمی توشه و دوری مسافت و وحشت راه.»

پس اشکهای معاویه بر ریشش جاری شد و نتوانست خود را نگهدارد؛ لذا با آستین خود آنها را خشک می‌نمود و این در هنگامی بود که مردم به شدت گریه می‌کردند. سپس معاویه گفت: آری اینچنین بود ابوالحسن ...^۱

برگرفته از کتاب «اولین مظلوم روزگار»، تألیف: آیت الله وحید خراسانی (با اندکی تصرف)

۱. این جریان در منابع معتبر و متعدد شیعه و اهل سنت نقل شده است که به عنوان نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

منابع اهل سنت: تاریخ مدینه دمشق، جلد ۲۴، صفحه ۴۰۱ - حلیة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۸۴ - الاستیعاب ابن عبد البر، جلد ۳، صفحه ۱۱۰۸ و ...
منابع شیعه: خصائص الائمه، صفحه ۷۰ - مناقب امیر المؤمنین، جلد ۲، صفحه ۵۲ - شرح الاخبار، جلد ۲، صفحه ۳۹۱ - کنزالفوائد، صفحه ۲۷۰ - کشف الغمه، جلد ۱، صفحه ۷۶ - العمدة صفحه ۱۶ و ...

پدری مهربان...

«سرگشته و حیران بودم. طاقتم طاق شده بود. گویی روح از بدنم در حال بیرون آمدن بود. بدون معطلی راه افتادم. نفهمیدم چگونه خود را به دار الحکومه رساندم. آیا می‌شود فقط برای یک بار دیگر او را ببینم؟ آخر او همه وجود من است. اگر خدای نکرده اتفاقی بیفتد ... نه حتی فکرش را هم نمی‌توانم بکنم...»

مردم زیادی جلوی دار الحکومه کوفه جمع شده بودند و خواستار مجازات «ابن مجلم» بودند. درب خانه باز شد و امام مجتبی علیه السلام از خانه بیرون آمد. سکوتی بر فضا حکم فرما شد. آن حضرت فرمود: «ای مردم، پدرم می‌فرماید که به خانه‌های خود بازگردید^۱ و به من وصیت کرده که کار قاتلش را تا هنگام وفات پدرم رها سازم؛ اگر پدرم از دنیا رفت، تکلیف قاتل روشن است و اگر زنده ماند، خودش در حق او تصمیم می‌گیرد. پس بازگردید؛ خداوند شما را مورد رحمت خویش قرار دهد!»

مردم همه بازگشتند، اما اصبع بن نباته که از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود، نتوانست بازگردد. صدای گریه و ناله از درون خانه بیشتر شد و او نیز شروع به گریه کردن نمود. امام مجتبی علیه السلام دوباره بیرون آمد و به او فرمود: «ای اصبع، آیا سخن مرا که کلام امیرمومنان علیه السلام بود، نشنیدی؟»

اصبع گوید: «عرض کردم: آری! اما اکنون که مولایم را در این حالت می‌بینم، دوست دارم تا بار دیگر به او بنگرم و از او روایتی بشنوم.» حضرت درون خانه رفت، چیزی نگذشت که بیرون آمد و به من فرمود: «داخل شو.» پس بر مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم ...

آن حضرت دستار زرد رنگی به سر مبارک بسته بود اما رنگ چهره مبارکش از آن دستار زردتر بود. مولایم از شدت ضربه‌ای که به حضرت وارد شده بود و کثرت سمی که به آن آغشته بود، پاهای مبارک خویش را جمع می‌نمود و می‌گستراند. خود را به روی حضرت انداختم و او را بوسیدم و گریستم. به من فرمود: «اصبع! گریه مکن؛ به خدا سوگند به بهشت می‌روم.» عرض کردم: فدایت شوم به خدا سوگند می‌دانم که شما به بهشت می‌روید، اما گریه من به خاطر آن است که به فراق شما مبتلا می‌شوم.

سپس به ایشان گفتم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام فدایت شوم، آیا می‌شود یکی از احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ایم برایم بازگویی؟^۲ حضرت فرمود: «بنشین که دیگر فکر نمی‌کنم، که از این روز به بعد از من حدیثی بشنوی.»

آنگاه ادامه داد: «بدان ای اصبع، که من به عیادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم همان گونه که تو اکنون به عیادت من آمده‌ای، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای ابالحسن، مردم را فرا بخوان و بر فراز منبر من در آی و یک پله پایین‌تر از جای من بایست و به مردم بگو: آگاه باشید! هر که والدینش را رنجیده خاطر کند، از رحمت خدا دور باشد. آگاه باشید، هر که از والدین خود بگریزد، از رحمت خدا دور باشد. آگاه باشید، هر که مزد کسی که برایش کار کرده را ندهد، از رحمت خدا دور باشد.»

ای اصبع، من به فرمان حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کردم، پس مردی از آخر مسجد برخاست و گفت: ای ابالحسن، سه جمله گفתי، اما آنها را به صورت مختصر بیان نمودی، پس حال آنها برای ما شرح بده. من پاسخی ندادم تا به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و سخن آن مرد را بازگو کردم.»

۱. امالی شیخ مفید، صفحه ۳۵۱

۲. امالی شیخ مفید، صفحه ۳۵۲

در این جا امیرمؤمنان علیه السلام دست مرا گرفت و فرمود: «ای اصبع، دست خود را بگشا. دستم را گشودم، حضرت یکی از انگشتان دست مرا گرفت، سپس فرمود: ای اصبع! رسول خدا همین گونه که من یکی از انگشتان تو را در دست گرفتم، انگشت مرا به دست گرفت و فرمود: هان، ای ابالحسن، من و تو دو پدر این امتیم، از رحمت خدا دور باد، هر که ما را برنجاند. هان من و تو دو سرپرست این امتیم، پس از رحمت خدا دور باشد آن کس که از ما بگریزد. هان که من و تو دو مأمور خدمت به این امتیم، هر که اجر ما را ندهد، از رحمت خدا به دور باشد...»

آری این آخرین کلماتی بود که اصبع از دو لب مبارک مولای خویش می‌شنید و پس از آن، تا آن هنگام که گرد یتیمی بر سر امت اسلام پاشیده شد و پدر امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوست، دیگر کلامی از پدر مهربانش نشنید ...

آری، بابای مهربانمان این گونه به پیش خدایش پر کشید ...

برگرفته از کتاب «احقاق الحق و ازهاق الباطل»، تألیف: شهید قاضی نور الله شوشتری (با تلخیص و اضافات)^۱

۱. این روایت با عباراتی مشابه در کتاب امالی شیخ مفید، (صفحه ۳۵۳ - ۳۵۱) نیز نقل گردیده که در تهیه متن فوق از کتاب مذکور نیز استفاده گردیده است.

حق با کیست؟

مردی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ جمل^۱، سخت در تردید قرار گرفته بود. او دو طرف را می‌نگریست. از یک طرف علی علیه السلام را می‌دید و شخصیت های بزرگ اسلامی که در رکاب او شمشیر می‌زدند و از طرفی نیز همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، عایشه را می‌دید که قرآن درباره همسران آن حضرت می‌فرماید: «و همسران او مادران آنها [مؤمنان] محسوب می‌شوند.»^۲ او در رکاب عایشه، طلحه را می‌دید که از پیشتازان اسلام بود؛ همان مرد خوش سابقه و تیرانداز ماهر جنگ های اسلامی که به اسلام خدمت های ارزنده‌ای نموده بود. و باز زبیر را می‌دید؛ خوش سابقه‌تر از طلحه، همان که حتی در روز سقیفه نیز از جمله متحصنین و مدافعان در خانه علی علیه السلام بود.

این مرد در حیرتی عجیب افتاده بود؛ آخر یعنی چه؟! علی و طلحه و زبیر از پیشتازان اسلام و فداکاران سخت‌ترین دژهای اسلام‌اند؛ اما اکنون که رودررو قرار گرفته‌اند، کدام یک برحق هستند؟ در این گیر و دار چه باید کرد؟!

به هر حال، این مرد به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟ شخصیت‌هایی مانند آنان که از بزرگان صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند، چگونه اشتباه می‌کنند و راه باطل را می‌پیمایند؟ آیا این ممکن است؟

علی علیه السلام در جواب سخنی دارد که دکتر طه حسین، دانشمند و نویسنده مصری، می‌گوید بعد از آن که وحی خاموش گشت و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است.^۳

حضرت فرمود: «سرت کلاه رفته و حقیقت بر تو اشتباه شده. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌شود شناخت. این صحیح نیست که تو اول شخصیت‌هایی را مقیاس قرار دهی و بعد حق و باطل را با این مقیاس‌ها بسنجی: فلان چیز حق است چون فلان شخص و فلان شخص با آن موافقت و فلان چیز باطل است چون فلان فرد و فلان فرد با آن مخالف. نه، اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند. یعنی باید حق شناس و باطل شناس باشی نه اشخاص و شخصیت شناس؛ افراد را (خواه شخصیت های بزرگ و خواه شخصیت های کوچک) با حق مقایسه کنی، اگر با آن منطبق شدند، شخصیتشان را بپذیری و الا نه. این، حرف نیست که آیا طلحه و زبیر و عایشه ممکن است بر باطل باشند؟»^۴

در این جا علی علیه السلام معیار حقیقت را خود حقیقت قرار داده نه شخصیت‌های شرکت کننده در جنگ جمل، و این معیاری است که روح تشیع نیز جز آن، چیزی دیگری نیست و پایه و اساسش بر این مبنا بنا شده است. علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جوانی ۳۳ ساله است با اقلیتی کمتر از عدد انگشتان؛ در مقابلش پیرمردهای ۶۰ ساله با اکثریتی انبوه و بسیار. منطق اکثریت این بود که راه بزرگان و مشایخ این است و بزرگان اشتباه نمی‌کنند و ما راه

۱. پس از آن که مردم با امام علی علیه السلام بیعت کردند، عدالت او در تقسیم بیت المال و عزل و نصب فرمانداران، خشم عده‌ای را برانگیخت. طلحه و زبیر که با علی علیه السلام بیعت کرده بودند، آرزوی فرمانداری بصره و کوفه را در سر داشتند، ولی آن حضرت با درخواست آنان موافقت نکرد. آنها نیز به بهانه زیارت خانه خدا، مدینه را به سوی مکه ترک کردند. از طرف دیگر، بنی امیه که در دوران عثمان، به گرفتن امتیازات ویژه خو کرده بودند، در حکومت امام علی علیه السلام دستشان از بیت المال کوتاه شده بود. برای همین پس از غارت مقدار زیادی از بیت المال در مکه گرد آمدند و همراه با طلحه و زبیر، به گرد عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جمع شدند. آن‌گاه با استفاده از بیت‌المالی که غارت کرده بودند، سپاهی تشکیل دادند و بصره را تصرف کردند. در این نبرد عایشه سوار بر شتر بود و سپاه، گرد شتر او جمع بودند و این شتر حکم پرچم آنها را داشت. از این رو این جنگ به جنگ جمل (شتر نر) شهرت یافت. امام علی علیه السلام برای از بین بردن فتنه رهسپار بصره شد و در نبردی که میان دو سپاه در گرفت، امام علی علیه السلام پیروز شد.

۲. ... و ازواجه امهاتهم ... (سوره احزاب، آیه ۶)

۳. علی و بنوه، صفحه ۴۰

۴. متن بالا مضمون کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: «انَّك لَمَلْبُوسٌ عَلَيَّكَ، اِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِاَقْدَارِ الرَّجَالِ، اِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ اَهْلَهُ وَ اِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ اَهْلَهُ» (روضه الواعظین، صفحه ۳۱)

آنان را می‌رویم. منطق آن اقلیت این بود که آنچه اشتباه نمی‌کند حقیقت است؛ بزرگان باید خود را بر حقیقت تطبیق دهند.

از این جا معلوم می‌شود چقدر فراوانند افرادی که شعارشان شعار تشیع و پیروی از حق است و اما روحشان روح تشیع نیست. مسیر تشیع همانند روح آن، تشخیص حقیقت و تعقیب آن است؛ نه تطبیق حقیقت با اشخاص و تزئین آن ...
برگرفته از کتاب «جاذبه و دافعه علی علیه السلام»، تألیف: استاد شهید مرتضی مطهری (با تلخیص و اضافات)

آفتاب مهر
www.afabemehr.ir

علی و برخورد با مخالف

هنگامی که صفحات تاریخ را ورق می‌زنیم، مشاهده می‌کنیم که حاکمان، سلاطین و پادشاهان چگونه با مخالفان خود برخورد می‌نموده‌اند. آنان ضمن آنکه به مخالفان خویش اجازه ابراز عقیده را نداده و هرگونه حرکتی را از آنان سلب می‌کردند، مخالفان حکومت خود را نیز با تصفیه‌های خونین، قتل و غارت و شکنجه و زندان سرکوب می‌نمودند. امّا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روش برخورد با دشمن و تحمل مخالفان، الگویی متفاوت ارائه می‌دهد.

در تاریخ نقل شده است که پس از بیعت عموم مردم مدینه با آن حضرت، عمّار یاسر به خدمت او آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین! همه اقشار گوناگون مدینه به خدمت شما آمدند و بیعت کردند. تنها برخی از افراد مشهور هنوز بیعت نکرده‌اند. اگر امیرالمؤمنین مصلحت بداند، ایشان را فراخواند تا هماهنگ با مهاجر و انصار، بیعت کنند.» امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «ای عمّار! کسی که به ما رغبت ندارد، ما را نیز به او حاجتی نیست؛ (پس دیگر) دیدار او چه لزومی دارد؟»

در این هنگام، مالک اشتر نخعی گفت: «ای امیرالمؤمنین! فراخواندن این افراد به مصلحت می‌باشد، از آن جهت که وقتی آنان بیعت کنند، فردا کار ما با آنها به شمشیر و جنگ کشانده نمی‌شود. مردمان به منظور رعایت مصلحت کار خویش در پیروی از تو رغبت می‌کنند، تو نیز مصلحت کار خویش را حفظ کن و همگان را بر خدمت اطاعت خود تشویق کن.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مالک! من مردمان را بهتر از تو می‌شناسم. بگذار تا مطابق نظر خویشان عمل کنند.»

بدین ترتیب، امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفین حکومت خود را مجبور به بیعت با خود ننمود. به گواه تاریخ، این برخورد ملایم علی علیه السلام تنها منحصر به منتقدین و مخالفین خاموش نبود؛ بلکه حتی رفتار امام علیه السلام با مخالفینی که پرچم تضاد و تقابل را به صراحت برافراشته بودند نیز منحصر به فرد است. به عنوان نمونه، بردباری امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با کارشکنی‌های خوارج، که از مخالفین بارز و شاخص حکومت او بودند، این رفتار حضرت را به خوبی نمایان می‌سازد.

روزی جمعی از خوارج وارد مسجد کوفه شدند تا با شعارهای مداوم، سخنرانی امام علی علیه السلام را بر هم زنند. لذا اگر چه امیرالمؤمنین علیه السلام سرگرم سخنرانی بود، اما یکی از آنان بپا خاست و فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، و دیگری از سوئی دیگر فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و سوئی از گوشه دیگر مسجد همین شعار را تکرار نمود. سپس گروهی برخاستند و به پیروی از آنان این شعار را سر دادند.

حضرت با بزرگواری خاصی مخالفت‌های آنان را تحمل کرد. آنگاه خطاب به مردم فرمود: «شعار حقّی است که (آنان) از آن باطل اراده می‌کنند.» سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود: «تا وقتی که دست به شمشیر نبردید و با ما هستید، از سه اصل اساسی برخوردارید:

۱- از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم.

۲- تا وقتی که با ما هستید، از حقوق بیت المال شما را محروم نمی‌کنیم.

۳- تا شما جنگ را آغاز نکنید، ما با شما نمی‌جنگیم.»^۱

لذا آنچه حکومت کوتاه علی علیه السلام را متمایز می‌سازد، ملایمت، بردباری و روش الهی آن حضرت در برخورد با مخالفان و منتقدین است؛ چه آنان که مخالفت خود را به صراحت ابراز نمی‌کنند و چه آنان که علناً بر طبل مخالفت کوبیده و با رفتار خود آنرا اظهار می‌نمودند. این برخورد رؤفانه و بزرگوارانه برخاسته از نگرش جهانشمول امام علیه السلام

نسبت به مردم و حکمرانی است. نگرش ایشان به افراد تحت حکومت خود قبل از آنکه از زاویه موافق و مخالف باشد، نگرشی انسانی و برادرانه است. چنین نگرشی به خوبی در نامه آن حضرت به مالک اشتر (فرماندار امام در مصر) منعکس شده است؛ آنگاه که فرمود:

«مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوانی شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند. اگر گناهی از آنان سر می‌زند، یا مشکلی برایشان پیش می‌آید، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آنگونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد.»^۱

آری در واقع، حقیقت اسلام همین است که پیشوای حقیقی آن در رفتار خویش به ما می‌نمایاند...

برگرفته از کتاب «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» تألیف: مرحوم محمد دشتی

www.afabemehr.ir

رمز دوستی و سر دشمنی

کیمیایان معتقد بودند که در عالم ماده‌ای وجود دارد به نام اکسیر که می‌تواند ماده‌ای را به ماده دیگری تبدیل کند. قرن‌ها به دنبال آن گشتند اما نیافتند. در این میان، شعرای فارسی زبان، عشق را اکسیر نامیده‌اند و گفتند: اکسیر واقعی که نیروی تبدیل دارد، تنها عشق و محبت است که اگر عشق و محبت نباشد، دل، نیست، بلکه آب و گل است. از بزرگترین امتیازات شیعه این است که پایه و زیر بنای اصلی آن محبت است. از زمانی که این مکتب توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پایه گذاری شد، زمزمه محبت و دوستی در میان بوده است. از این رو، تشیع مذهب عشق و شیفتگی است.

در تاریخ اسلام از علاقه شدید و شیدایی مسلمانان نسبت به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نمونه‌های برجسته و بی‌سابقه‌ای را مشاهده می‌کنیم. همچنین همواره گروهی را بر گرد علی علیه السلام می‌بینیم که شیفته و مجذوب او می‌باشند. علی علیه السلام همان کسی است که در عین اینکه بر افرادی حد الهی جاری می‌ساخت، باز هم از او روی بر نمی‌تافتند و از محبتشان به او کاسته نمی‌شد؛ محبتی که سرچشمه‌ای جاودانه داشت...

علی علیه السلام همیشه شخصیتی دو نیرویی بوده است. او همیشه هم جاذبه داشته است و هم دافعه. در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هیچ کس مانند علی علیه السلام دوستانی فداکار نداشت، همچنان که هیچ کس مانند او دشمنانی این چنین خطرناک نداشت. اما راز دافعه علی علیه السلام در چه مطلبی نهفته است؟

هر انسان هدفدار و مبارزی که در پی عملی ساختن هدفهای خویش است، طبعاً دشمن ساز است و مخالف و ناراضی نیز دارد. چنین انسانی مصداق قول خداوند است که: «در راه خدا می‌کوشند و از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‌ترسند»^۱ یکی از مظاهر جامعیت علی علیه السلام این است که در مقام عمل، با فرقه‌های گوناگون و انحرافات مختلف رو به رو شده و با همه مبارزه کرده است. گاهی با دنیاپرستان تجمل‌گرا، گاهی با سیاست‌پیشگان صد رنگ و گاهی با مقدس‌نماهای جاهل و منحرف مبارزه کرده است. علی علیه السلام در راه خدا از کسی ملاحظه نداشت و اگر کاری انجام می‌داد، فقط به خاطر خدا بود. طبیعتاً این حالت دشمن ساز است و روحهای پر طمع و آرزو را به درد می‌آورد.

اما در این میان، جاذبه علی علیه السلام به گونه‌ای است که هم سطح وسیعی از جمعیت را مجذوب خویش ساخته و هم در طول زمان گسترش یافته و هم تا اعماق و ژرفای باطنها پیش رفته است. لذا محبت علی علیه السلام، بر قلبها حکومت می‌کند و زمام احساسها را در دست گرفته است.

رمز و راز محبت را هنوز کسی کشف نکرده است ولی روشن است که چیزی در محبوب هست که محب را به سوی خود می‌کشد. علی علیه السلام محبوب دلها و معشوق قلبها است. سؤال این است که فوق العادگی علی علیه السلام در چیست که عشقها را بر انگیخته و دلها را شیفته خود ساخته است؟

تاریخ بشر، قهرمانان بسیار سراغ دارد: قهرمانان سخن، قهرمانان علم و فلسفه، قهرمانان قدرت و سلطنت، قهرمانان میدان جنگ؛ ولی در طول زمان، بیشتر آنان در ذهن بشر کمرنگ و کمرنگتر شدند و برخی به کلی از یاد رفتند. اما علی علیه السلام نه تنها با کشته شدنش نمرد، بلکه زنده تر گردید. پس مسلماً دوستی او از نوع قهرمان دوستی که در همه ملتها وجود دارد، نیست.

همین طور اشتباه است اگر بگوییم محبت علی علیه السلام، از راه فضیلت‌های اخلاقی است. درست است که علی علیه السلام مظهر انسان کامل بود و آدمی، نمونه‌های عالی انسانیت را دوست می‌دارد؛ اما اگر علی علیه السلام همه این

۱ . . . یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومة لائم ... (سوره مائده، آیه ۵۴).

فضایل انسانی نظیر حکمت، علم، تواضع، ادب، عدالت، شجاعت، مروت و ... همه و همه را می‌داشت، اما رنگ الهی نداشت، مسلماً این قدر که امروز محبوب دلها است، محبوب نبود.

آری؛ علی علیه السلام از آن نظر محبوب است که با حق و حقیقت، پیوندی ناگسستنی دارد. دل‌های ما به طور ناخود آگاه در اعماق خویش با حق پیوستگی دارد و چون علی علیه السلام را آیت بزرگ حق می‌یابیم، به او عشق می‌ورزیم. در حقیقت پشتوانه عشق علی علیه السلام، پیوند جانها با خدا است که برای همیشه در فطرتها نهاده شده و چون فطرتها جاودانی است، مهر علی علیه السلام نیز جاودانه و همیشگی است...

برگرفته از کتاب *جاذبه و دافعه علی علیه السلام* نوشته‌ی شهید مرتضی مطهری

امیرمؤمنان و وصیت به نور دیدگان

شما را سفارش می‌کنم به ترسیدن از خدا، و اینکه دنیا را نخواهید هر چند دنیا پی شما آید، و دریغ مخورید بر چیزی از آن که به دستتان نیاید، و حق را بگویید و برای پاداش آن جهان کار کنید، و با ستمکار در پیکار باشید و ستمدیده را یار.

شما و همه فرزندانم و کسانم و آن را که نامه من بدو رسد، سفارش می‌کنم به ترس از خدا و آراستن کارها، و آشتی با یکدیگر، که من از جدّ شما صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «آشتی دادن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه سالیان». خدا را خدا را درباره یتیمان، آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید، و نزد خود ضایعشان مگذارید. و خدا را خدا را همسایگان را بپایید که سفارش شده پیامبر شمایند، پیوسته درباره آنان سفارش می‌فرمود چندانکه گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد نمود. و خدا را خدا را درباره قرآن مبادا دیگری بر شما پیشی گیرد در رفتار به حکم آن. و خدا را خدا را درباره نماز، که نماز ستون دین شماست. و خدا را خدا را در حق خانه پروردگارتان، آن را خالی مگذارید چندان که در این جهان ماندگارید، که اگر حرمت آن را نگاه ندارید به عذاب خدا گرفتارید. و خدا را خدا را در باره جهاد در راه خدا به مالهاتان و به جانهاتان و زبانهاتان بر شما باد به یکدیگر پیوستن و به هم بخشیدن. مبادا از هم روی بگردانید، و پیوند هم را بگسلانید. امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکمرانی شما را بر دست گیرند آنگاه دعا کنید و از شما نپذیرند. پسران عبدالمطلب نبینم در خون مسلمانان فرو رفته‌اید و دستها را بدان آلوده و گوئید امیرمؤمنان را کشته‌اند بدانید جز کشنده من نباید کسی به خون من کشته شود.

نهج البلاغه - نامه ۴۷ - ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی - صفحات ۳۲۰ و ۳۲۱